**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14020911**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر این بود که آیا در پول‌های رایج زکات ثابت هست، واجب هست یا نیست. وجوه مختلفی در کلمات آقایان ذکر شده بود، در کلمات آقای قایینی، در کلمات آقای شهیدی که برگرفته از کلمات علمای گذشته و مرحومین بود، بعضی‌هایشان هم تازگی درگذشتند. ما عرض کردیم که می‌شود از تلفیق وجه دوم و وجه چهارمی که در کلام آقای شهیدی ذکر شده یک وجه محکم‌تری برای این بحث ذکر کنیم.

وجه دوم وجهی بود که شهید صدر ذکر کرده بودند که عرفا طلا و نقره مثال برای نقد هستند.

وجه چهارم هم این است که به تعلیلاتی که در باب زکات ذکر شده که خداوند این حجم زکات را برای این واجب کرده که این مقدار زکات نیاز فقرا را برطرف می‌کند. ما عرض می‌کردیم اگر ما بودیم و همینجوری می‌خواستیم بگوییم طلا و نقره مثال هست برای نقد رایج این درست نیست، طلا و نقره ظاهرش این است که مراد خود طلا و نقره، درهم و دنانیر همان درهم و دنانیر مراد هست، و به قرینۀ آن تعلیلات می‌توانیم، یعنی این تقریب یعنی در واقع مکمل این وجه هست برای این که ما بتوانیم از باب مثال بودن را موجه بدانیم، یعنی آن تعلیلات منشأ ظهور ادله در مثالیت ممکن است قرارشان بدهیم. یک سری اشکالاتی در کلام آقای شهیدی به وجه دوم شده بود، یک سری اشکالاتی به وجه چهارم شده که بعدا آن اشکالات را ذکر می‌کنیم، صحبت سر این بود که این اشکالات آیا به این وجه ملفق جاری می‌شود یا جاری نمی‌شود؟ رسیدیم به اینجا که یکی از اشکالاتی که آقای شهیدی ذکر کرده بودند و به عنوان البته مضعّف مثالیت درهم و دنانیر برای نقد رایج و نه مخرب کامل قرار داده بودند این بود که درهم و دنانیر هر کدامشان به نحو استقلالی موضوع زکات هستند، هر کدامشان باید مستقلا به اندازۀ نصاب برسدند و این که مجموع آنها به نصاب برسند فایده‌ای ندارد. که ما نتیجتا این مطلب را پذیرفتیم که بله همینجور است و معارضی هم در مسئله ندارد و درهم و دینار باید هر کدام مستقلا به حد نصاب برسد. در حاشیه آقای شهیدی اشاره می‌فرمایند این که ما این را به عنوان دلیل بر مثال نبودن ذکر نکردیم و مؤید مثال نبودن ذکر کردیم به خاطر این است که ممکن است شخصی بگوید که موضوع زکات این است که جنس طلا و نقره، جنس پول، نه خود پول، هر جنس پولی که، هر جنس پول موضوع برای زکات هست، بنابراین درهم یک موضوعش هست، دینار یک موضوعش هست، در زمان‌های کنونی هم مثلا دلار خودش یک موضوع هست، ریال یک موضوع، هر کدام جنس مستقل داشته باشد. بنابراین مجرد این که درهم و دینار مستقل از هم قرار داده شده‌اند دلیل بر این نیست که مثال برای نقد نیست، ممکن است آن موضوع ثبوتی جنس النقد باشد، کل جنس من النقود ففیه الزکاة، موضوع ثبوتی این باشد، ولی ایشان می‌گویند که تناسب این دارد که اگر قرار بود موضوع نقدین باشد و از باب مثال باشد این است که این دو تا را با همدیگر یک کاسه در نظر گرفته باشند و این است که این مؤید این هست که از باب مثال نیست. من حالا یک توضیحی در این مورد عرض بکنم، ببینید یک موقعی ما اینجا در این که در درهم و دینار زکات قرار داده شده را یک امر عقلایی در نظر می‌گیریم، می‌گوییم امر عقلایی هست، وقتی عقلایی هست، عقلایی که باشد دیگر درهم را جدا در نظر بگیریم، دینار را جدا در نظر بگیریم این خیلی تناسب ندارد، کل پول را باید در نظر گرفت و آن پول موضوع زکات باشد. از این که درهم و دینار جدا جدا در نظر گرفته شده این ازش به دست می‌آید که این یک امر تعبدی است، وقتی امر تعبدی شد دیگر آن مثالیتی که وجود داشت آن مثالیت را ما نمی‌توانیم قائل بشویم. فرق است بین این که درهم و دینار، ثبوت زکات را درش تعبدی بدانیم یا ثبوت زکات را درش ناظر به یک جهت عقلایی بدانیم. ولی ممکن است ما بگوییم که اصل این که برای پول زکات قائل شده یک امر عقلایی است، یعنی پول اقتضاء دارد که زکات برایش گذاشته بشود عقلاءً ولی شارع مقدس یک مواردی بعضی از پول‌ها را به خاطر مصالحی که داشته زکات را ثابت نکرده، یعنی برای این که یک سری چارچوب‌های مشخص‌تری قرار بدهد آمده هر جنس را جدا جدا قرار داده، این معنایش این نیست که اصل زکات هم تعبدی باشد، کما این که اصل اصلاً جعل زکات به‌طور کلی، جعل زکات به‌طور کلی یک امر عقلایی است، بالأخره جامعه باید نسبت به فقرایش بی‌تفاوت نباشد، اغنیایی که جامع هستند یک نوع حق انسانی عقلا قائل هستند برای فقرا که به دوش اغنیا است، باید این را تأمین کنند. ولی این که شارع مقدس این را در چارچوب اصناف تسعه قرار داده اینش تعبدی است، این که یک چیزهای خاصی قرار، شرایط خاصی قرار داده باشند برای زکات این معنایش این نیست که اصل زکات تعبدی باشد، اصل زکات عقلایی است، در خود آن زکات‌ها هم تعلیل، با توجه به تعلیلاتی که مثلا در روایات هست پیداست این که بر درهم و دینار قرار داده شده نه بر طلا و نقره آن هم عقلایی است، آن روایتی که تعلیل می‌آورد برای درهم و دینار که چرا درهم و دینار وقتی تبدیل بشوند به سبیکه به شمش تبدیل بشوند زکات دیگر ندارد، می‌گوید منفعتی که پول دارد یعنی زمینۀ منفعت‌زایی هست و پول این جنبه را دارد، این باعث می‌شود که شارع مقدس زکات را در طلا و نقرۀ غیر پول قرار نداده باشد، در طلا و نقرۀ مسکوک قرار داده باشد. خب این معنایش این است که جنبۀ عقلایی اینجا ملاحظه شده، یعنی آن چیزی که کأنّ من کان له الغنم فعلیه القرم، کسی که چیزی دارد که برایش سود می‌آورد زمینۀ تأمین مخارج فقرا را هم او باید تأمین کند. خب این معنایش این است که اصل جعل زکات در درهم و دینار عقلایی است، حالا شارع مقدس در درهم و دینار یک سری شرایطی قرار داده، مثلا نصاب قرار داده، خب نصاب یک امر عقلایی که نیست، این نصاب شرعی تعبدی است، این معنایش این نیست که اصل جعل زکات در درهم و دینار عقلایی نیست. بنابراین ما اینجوری می‌گوییم، می‌گوییم شارع مقدس در پول زکات قرار داده، ولی یک سری شرایطی جداگانه اینجا قرار داده. این بیانی که می‌خواهم عرض بکنم با بیان آقای شهیدی یک کمی فرق دارد، می‌خواهم اینجوری عرض بکنم ما ممکن است اینجوری بگوییم، بگوییم شارع مقدس موضوع زکات درش پول بوده، خب این موضوع پول را در مورد درهم و دینار یک قیدهایی زده، قید زده که مثلا درهم و دینار جدا جدا محاسبه می‌شوند ولی این معنایش این نیست که به‌طور کلی در نقدین موضوع ثبوتی ما جنس الپول باشد، جنس النقد. آقای شهیدی تقریبی که می‌خواهند بکنند البته نمی‌پذیرم این تقریب را، نمی‌خواهم بگویم، تقریبی که بیان می‌کنند این هست کأنّ موضوع ثبوتی جنس النقد است، و این جنس النقد در درهم و دینار یک مصداقش است، دلار یک مصداقش است، درهم یک مصداقش است، دینار یک مصداقش است، دلار یک مصداقش است، ریال یک مصداقش است، ما اینجور نمی‌خواهیم بگوییم، ما می‌خواهیم بگوییم اصل اولیه این است که شارع مقدس در درهم و دینار بما انه نقد، نه بما انه جنس نقد، بما انه نقد زکات قرار داده باشد، ولی شارع مقدس در مورد درهم و دینار آن را جدا جدا محاسبه کرده و ما دلیل نداریم در مورد سایر اجناس نقد هم جدا جدا محاسبه شده باشد امثال اینها، اینجوری مثلا تقریب کنیم. بگوییم بنابراین الآن هم کل پول‌ها یکپارچه محاسبه می‌شود، نه هر جنسش جدا جدا، جنس دیگرش جدا، البته آن بحث نصاب یک بحث دیگر است که آقای شهیدی هم جدا بحث کرده آن را ما بعدا در موردش صحبت می‌کنیم، آن خودش به عنوان یک مضعِّف مثالیت شمرده شده که حالا آن را بعد در موردش صحبت می‌کنیم. به نظر می‌رسد مجموعا این، ولو فی الجمله این که یک امری جنبه‌های تعبدی درش دخیل هست این که کاملا به عقلا ارتباط داشته، به آن وجه عقلایی مربوط باشد را تضعیف می‌کند ولی اینقدر در حدی نیست که ما مجموعا این وجه در حدی باشد که بتوانیم آن جهت عقلایی را که، روایات هم بر آن جهت عقلایی تأکید کرده، آن جهت عقلایی صرف نیست، جهت عقلایی هست که روایتی که در مورد وجوب زکات در درهم و دینار مسکوک دون السبیکه بهش تأکید کرده اینها را ضمیمه بکنیم آن مجموعا اگر حالا قرائن نکات دیگری که حالا بعد آن نکات را بعد بررسی کنیم نباشد ما می‌توانیم بگوییم عقلاءً اینجا درهم و دینار را برش خصوصیت قائل نیستند و مثال برای نقد رایج اینها را می‌دانند. تا اینجا به وجوهی که مربوط به وجه دوم بود و اشکالاتی که مطرح بود پرداختیم.

حالا می‌رویم به وجه چهارم. در وجه چهارم ما یک تقریبی داشتیم، یک تقریب بدوی و ساده‌ای بود، حالا یک مقداری متفاوت بود شاید با فرمایشات آقایان حالا عرض می‌کنم. آقای منتظری که اصل وجه چهارم از ایشان هست با تفصیل بیشتری این وجه را بیان کردند، من الآن به اصل آن وجه، تقریب نه تقریبی که یک قدری مقدمه‌چینی‌های بیشتری در موردش هست می‌پردازم دوستانی که کلاس راهنما امروز در خدمتشان هستیم ان شاء الله ساعت چهار و بیست دقیقه در خدمتشان هستیم، این بحث کلام آقای منتظری را ببینند و ما بعدا کلام آقای منتظری بحث مفصلش را فردا صحبت می‌کنیم. ولی حالا من اصل آن تقریب را عرض بکنم، تقریب این است که شارع مقدس از روایت‌های بسیار زیادی ازش استفاده می‌شود که شارع مقدس زکات را برای تأمین مخارج فقرا قرار داده، حالا بعضی روایت‌ها این را در مورد مطلق زکات تعبیر کرده که اصلا جعل زکات برای تأمین نیاز فقراست. بعضی روایت‌ها در خصوص درهم و دنانیر این مطلب را گفته که درهم و دنانیر را شارع مقدس این یک چهلمی که در مورد درهم قرار داده به خاطر این که یک چهلم تأمین کنندۀ مخارج فقراست که البته با جمع بین این دو دسته روایات و قرائن دیگر این که روایات بحث درهم و دینار را فقط مطرح کرده از باب مثال است یعنی این زکاتی که در این مجموعۀ ۹ چیز قرار داده شده است این مجموعه تأمین کنندۀ مخارج فقرا هست. و کل این مجموعۀ زکات، کل زکات، چیز فقرا را تأمین می‌کند. بحث سر این است که اگر در یک زمانی مثل زمان کنونی اصلا درهم و دینار مسکوک به آن معنا وجود نداشته باشد، طلای مسکوک و نقرۀ مسکوک وجود نداشته باشد، الآن سکۀ طلا و امثال اینها هم دیگر سکه نیستند، اسمش سکه می‌گویند ولی به عنوان نقد معامله نمی‌شوند، خودشان به اصطلاح کالا هستند. الآن ما سکۀ نقد، یعنی سکۀ طلای نقد نداریم، کما این که نقره اصلا هیچی، آن اصلا کلا نداریم. بحث سر این است که زمان‌های قدیم گاهی اوقات که مثلا درهم کم می‌شده چه بسا دینار جایش را پر می‌کرده، چون مجموع معاملات براساس درهم و دینار صورت می‌گرفته، به طور طبیعی مجموع معاملات مالی که انجام می‌گرفته، درهم می‌رفته پایین دینار جایش را می‌گرفته آنها مشکلی نبوده، ولی الآن که نه درهم هست نه دینار، آیا آن مقداری از زکات که از طریق درهم و دینار تأمین می‌شده است سایر آن هفت شیء دیگر حجمش زیاد می‌شود؟ به نظر می‌رسد ربطی به آن ندارد، خود درهم و دینار اگر در نظر می‌گرفتیم خب درهم کم می‌شد بگوییم دینار مثلا جایش را پر می‌کند، ولی این که آیا حالا که درهم و دینار پایین آمده درخت‌ها رشدشان بیشتر شده، دام‌پروری رشدش بیشتر شده، به هم ربطی ندارند.

**شاگرد:** یک دلیل دیگری بیشتر شده.

**استاد:** عملا اینجور نیست، ما می‌دانیم اینجور نیست. نه قطعا اینجور نیست، ما می‌دانیم که این مدلی نیست. یعنی این چیزی هست که، ببینید بحث عالم فرض و خیال و اینها نباید زندگی کرد، در عالم نگاه بکنیم بیشتر نشده، می‌بینیم که بیشتر نشده. حالا آقای منتظری یک تعبیراتی می‌کند حالا آن را بعدا فردا بهتان، ایشان می‌گوید کمتر شده حتی. یک نکاتی ذکر می‌کند حالا آن نکات را من الآن وارد آن چیزهایش نمی‌خواهم بشوم، آن نکاتی هست که ما در موردش صحبت می‌کنیم، آنها یک نکاتی دارد که من وارد آن ریزه کاری‌هایش فردا می‌شوم. ولی در این که دامپروری‌ها و کشاورزی‌ها، باغداری‌هایی که زکات از آنها تأمین می‌شود، آنها تغییری نکردند با حذف درهم و دینار از چرخۀ اقتصاد. این تردیدی نیست، این نکته، این دو تا را ضمیمۀ هم بکنیم ازش نتیجه می‌گیریم که درهم و دینار از باب نقد رایج موضوع زکات بوده‌اند. خب این اصل تقریب. خب اینجا یک اشکالاتی وجود دارد، یک اشکال این هست که خب حالا ما درهم و دینار را از باب نقد رایج قرار دادیم، مگر مشکل حل می‌شود؟ آقای شهیدی دو تا اشکال اینجا مطرح کردند، یک اشکالش این است که مشکل حل نمی‌شود، چطور؟ ایشان می‌گویند که شرط زکات در درهم و دینار این هست که درهم و دینار یک سال در نزد من باشد، در بانک گذاشته نشده باشد، الآن کی هست که پولش را خانه نگه دارد در گاوصندوق مثلا؟ حالا فرض کنید در مورد دلار ممکن است شخصی آن را نگهداری کند یک سال دلار هم دستش باشد، ولی پول‌های رایج مملکت را در بانک می‌گذارند، به طور متعارف آن کسی هم که نمی‌خواهد تجارت کند و امثال اینها خانه‌اش نمی‌گذارد، در بانک می‌گذارد. بانک که گذاشت بانک حقیقتش قرض به بانک است، حقیقتش ما به بانک داریم قرض می‌دهیم، وقتی به بانک قرض می‌دهیم زکات بر عهدۀ مُقرِض نیست، بر عهدۀ مقترض است، در بانک اینجا مقترض هست. از آن طرف، بانک هم شخصیت حقوقی است، شخصیت حقوقی زکات اصلا به گردنش نیست.

**شاگرد:** بانک خصوصی باشد

**استاد:** آن هم باشد به یک معنا شخصیت حقوقی است، یعنی یک نوع شخصیت حقیقی نیست، حقوقی است ولی حقوقی خاص، حقوقی، حقوقی لازم نیست حتما دولتی باشد. حقوقی خصوصی هم یک شرکت خاص امثال اینها اینها زکات بر آنها واجب نیست، بنابراین مشکل حل نشد، یعنی چیزی از ثبوت زکات بر پول به چرخۀ نظام مالیاتی زکات نمی‌آید که مشکل حل بشود. آقای منتظری اینجا یک پاسخی دادند آن پاسخ اینجور که آقای شهیدی ابتداءً نقل می‌کنند با آنجوری که در کلام خود آقای منتظری هست که مقرر هم اشاره می‌کند یک کمی فرق دارد. آن این است که آن چیزی که در روایات هست، در روایات گفته شده که شرط ثبوت زکات این هست که یک سال مال عند المالک باشد، در جایی که مقترض یک شخص باشد آن عندیت صدق نمی‌کند، ولی در جایی که مقترض یک بانکی باشد که هر زمان به طور متعارف، هر زمان انسان بخواهد می‌تواند ازش بگیرد این عندیت عرفا صدق می‌کند، فرق است خلاصه بین جایی که مقترض یک نهاد مثل بانک باشد، یا مقترض شخص باشد و امثال اینها. اینجا عندیت صدق می‌کند، بنابراین کفایت می‌کند. یک تعبیری در حاشیه مقرر از آقای منتظری نقل می‌کند که در واقع یک نوع تکمیل همین بیان هست و آن این است که. حالا اول اشکال آقای شهیدی را عرض بکنم. آقای شهیدی اشکال می‌کنند که آن چیزی که در زکات معتبر هست آن این است که عین مال در اختیار مالک باشد به طوری که سود و زیان آن مال متوجه مالک باشد. این که از روایات استفاده می‌شود این روایت هست، از جمله مثلا یک روایتی را که، این روایت را بخوانم.

این صحیحۀ «يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ الرَّجُلِ يُقْرِضُ الْمَالَ لِلرَّجُلِ السَّنَةَ وَ السَّنَتَيْنِ وَ الثَّلَاثَ أَوْ مَا شَاءَ اللَّهُ عَلَى مَنِ الزَّكَاةُ عَلَى الْمُقْرِضِ أَوْ عَلَى الْمُسْتَقْرِضِ فَقَالَ عَلَى الْمُسْتَقْرِضِ لِأَنَّ لَهُ نَفْعَهُ فَعَلَيْهِ زَكَاتُهُ.»

چون نفع این مال بر مستقرض است، مستقرض هست که سود دهی این مال در اختیار او است، او با آن معامله می‌کند، هر کاری دلش بخواهد بکند اینها، یعنی می‌تواند زمینۀ چیزش وجود دارد، بنابراین این مستقرض هست که باید این زکات را بپردازد. در جایی که شما پول را به بانک می‌دهید دیگر نفع این مال مال شما نیست، به بانک سپردید و این بانک هست که با آن پول می‌تواند کار بکند و هر کاری دلش می‌خواهد انجام بدهد و امثال اینها. بنابراین این را نمی‌شود، فایده ندارد، مراد عندیتی هست که منشأ نفع دهی برای مالک باشد، این عندیتی که من می‌توانم هر زمان خواستم کارت بکشم آن را به دست بیاورم این عندیتی نیست که نفعش بر من باشد. این یک.

البته تقریبی که در خود کلام آقای منتظری هست یک مقداری گویا متفاوت هست، این یک بحثی هست در باب زکات قرض. این که مقرض زکات برش واجب نیست بر مستقرض هست حتی مقرضی که بسهولةٍ می‌تواند پول را بگیرد بر آن هم زکات واجب نیست؟ یا این که مقرضی که می‌تواند راحت پول را بگیرد آن زکات برش واجب است. خب این بحثی هست که ما قبلا بحث کردیم گفتیم از مجموع روایات استفاده می‌شود که ولو به راحتی هم بتواند پول را بگیرد زکات بر گردنش نیست، آقای منتظری گویا از این می‌خواهند بگویند که ما اگر اینجا قائل به این بشویم که مقرضی که به آسانی می‌تواند پولش را بگیرد از این باب، و الا اصل این که مقرض، اینجا اوّلا قرض هست، قرض را ایشان منکر نیست، می‌گوید در واقع پولی که در بانک گذاشته می‌شود به منزلۀ قرض هست، ولی مبنایش کأنّ در باب زکات قرض این هست که مقرضی که بتواند پول را به راحتی بگیرد آن کفایت می‌کند. خب این یک بحث مبنایی هست که طبیعتا کسی اگر آن مبنا را نداشته باشد نمی‌تواند. بنابراین این تقریب در صورتی جواب می‌دهد کسی آن مبنا را قبول داشته باشد تقریب آقای منتظری، و الا کسی آن مبنا را قبول نداشته باشد باید از یک راه حل دیگری مطلب را دنبال کند.

**شاگرد:** حالا شما حقیقتش را قرض می‌دانید؟

**استاد:** بله قطعا قرض است.

**شاگرد:** فرق بین جاری و پس انداز و

**استاد:** نه هیچ فرقی ندارد، قطعا قرض است.

**شاگرد:** چرا؟

**استاد:** حالا یک نکاتی اینجا هست حالا من بعدا یک صحبت‌هایی در موردش هم بکنم. در این که عین مال را شما دیگر مالک نیستید و بر، آقای شهیدی یک تعبیری دارند درست هم هست، یک ان قلت و قلت مطرح می‌کنند، کسی اشکال نکند که مردم پولشان را به بانک قرض نمی‌دهند، زیرا پاسخ می‌دهیم که واقعیت خارجی چیزی جز قرض نیست، هرچند اسم آن را ودیعه بگذارند، احکام مترتب بر این پول شاهد قرض بودن آن هست، زیرا بانک مجاز است هر گونه تصرفی در این پول بکند، و اگر این پول از بانک سرقت شود بانک ضامن است در حالی که ودعی شخص ودیعه‌پذیر ضامن نیست، افزون بر این که اگر ابتداءً قرض نباشد به محض این که بانک آن پول را خرج کرد مثلا حقوق کارمندانش را با آن پرداخت کرد بدهکار می‌شود و سپرده‌گذار مالک ذمۀ بانک می‌گردد، بنابراین این پول قرض است و زکات آن به عهدۀ سپرده‌گذار نیست، از سویی بانک یک شخصیت حقوقی است و شخصیت حقوقی هم که شرط زکات این هست که مالک شخصیت حقیقی باشد نه شخصیت حقوقی.

بعد ایشان می‌گوید اگر قرض ندانیم مشکلات پیش می‌آید و بحث‌هایی دارد که ملاحظه بفرمایید بحث‌های خوبی است.

حالا ببینیم این بحث را چگونه باید دنبال کنیم. به نظر می‌رسد که ما در واقع اصلا روایات نسبت به این دِیْن این که به انسان قرض هم باشد که حقیقتش قرض هست در جایی که قرض به نهاد حقوقی داده می‌شود ما روایاتی نداریم که بگوید بر مقرض چیزی نیست. مقرضی که به شخص حقیقی قرض می‌دهد روایت داریم که زکات برش واجب نیست، ببینید این روایت مثلا همین «يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ الرَّجُلِ يُقْرِضُ الْمَالَ لِلرَّجُلِ السَّنَةَ وَ السَّنَتَيْنِ وَ الثَّلَاثَ أَوْ مَا شَاءَ اللَّهُ عَلَى مَنِ الزَّكَاةُ عَلَى الْمُقْرِضِ أَوْ عَلَى الْمُسْتَقْرِضِ»

فرض کرده زکات هست، می‌گوید این زکات مفروض به عهدۀ مقرض است یا به عهدۀ مستقرض؟ در جایی که اگر به عهدۀ مقرض نباشد، به عهدۀ مستقرض هم نیست، داخل این روایت نیست اصلا. داخل در این روایت نیست که ما بخواهیم از این روایت استفاده کنیم، و امثال این روایت‌ها، و امثال این روایت‌ها بخواهیم تمسک کنیم. حالا ممکن است شما بگویید که ما به خود این روایت تمسک نمی‌کنیم بما هو هو، به آن تعلیل روایت تمسک می‌کنیم، یعنی ما می‌گوییم که از این روایت استفاده می‌شود که کسی زکات به گردنش هست که نفع آن مال را ببرد، حالا بنابر این در جایی که من مال را به یک شخصیت حقوقی قرض می‌دهم ولو داخل در این روایت نیست، ولی تعلیل روایات اقتضاء می‌کند که زکات واجب نباشد، یعنی لأنّ له نفعه یعنی آن کسی زکات، مفهوم دارد، یعنی اگر من نفع زکات برای من نباشد نفع مال زکوی برای من نباشد زکات هم بر عهدۀ من نیست، این یک تقریب.

یک تقریب دیگر این که اصلا این روایت علی المستقرض لأنّ له نفعه چی می‌خواهد بگوید؟ این یک بحثی بود که ما سابق در مورد این روایت و مشابهاتش صحبت کردیم. این روایت، بعضی روایت مشابه دیگر هم دارد، به خصوص روایت زراره که ما در آن بحث قرض به آن پرداختیم، آن روایت تعبیرش، بگذارید این روایت زراره را بیاورم.

«قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام رَجُلٌ دَفَعَ إِلَى رَجُلٍ مَالًا قَرْضاً عَلَى مَنْ زَكَاتُهُ عَلَى الْمُقْرِضِ أَوْ عَلَى الْمُقْتَرِضِ قَالَ بَلْ زَكَاتُهَا إِنْ كَانَتْ مَوْضُوعَةً عِنْدَهُ حَوْلًا عَلَى الْمُقْتَرِضِ قَالَ قُلْتُ فَلَيْسَ عَلَى الْمُقْرِضِ زَكَاتُهَا قَالَ لَا يُزَكَّى الْمَالُ مِنْ وَجْهَيْنِ فِي عَامٍ وَاحِدٍ وَ لَيْسَ عَلَى الدَّافِعِ شَيْ‌ءٌ لِأَنَّهُ لَيْسَ فِي يَدِهِ شَيْ‌ءٌ و انما الْمَالَ فِي يَدِ الْآخَرِ فَمَنْ كَانَ الْمَالُ فِي يَدِهِ زَكَّاهُ قَالَ قُلْتُ أَ فَيُزَكِّي مَالَ غَيْرِهِ مِنْ مَالِهِ فَقَالَ إِنَّهُ مَالُهُ مَا دَامَ فِي يَدِهِ وَ لَيْسَ ذَلِكَ الْمَالُ لِأَحَدٍ غَيْرِهِ ثُمَّ قَالَ يَا زُرَارَةُ أَ رَأَيْتَ وَضِيعَةُ ذَلِكَ الْمَالِ وَ رِبْحُهُ لِمَنْ هُوَ وَ عَلَى مَنْ هو قُلْتُ لِلْمُقْتَرِضِ قَالَ فَلَهُ الْفَضْلُ وَ عَلَيْهِ النُّقْصَانُ وَ لَهُ أَنْ يَنْكِحَ وَ يَلْبَسَ منه وَ يَأْكُلَ مِنْهُ وَ لَا يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يُزَكِّيَهُ بَلْ يُزَكِّيهِ فَإِنَّهُ عَلَيْهِ جمیعا.»

ببینید یک نکته‌ای در کلمات فقهای عامه مطرح هست، فقهای عامه زکات را بر عهدۀ مقرض می‌دانستند، استدلالشان هم این است که مقرض در واقع بر ذمۀ مقترض مالک است، چون مالک است باید زکات را بپردازد. از مجموع این روایت استفاده می‌شود که باید دید عین زکوی دست کی است؟ شرط زکات این است که عین در اختیار شخصی باشد، و عین زکوی در اختیار مقترض است نه مقرض، مقرض مالک ذمۀ مقترض است، این بحث‌هایی که در این بالا و پایین کرده، زراره اشکال می‌کند کأنّ وقتی مقرض می‌تواند از مقترض مال را بگیرد پس کأنّ این مالک این مال است، امام علیه السلام با آن بحثی که اینجا مطرح می‌کنند می‌خواهند بگویند نسبت به این عین چه کسی حق تصرف دارد؟ بفروشد، بخرد، زیانش مال کی است، نفعش مال کی است؟ امثال اینها. مال کی است اینها؟ مال مقترض است دیگر. چون مال مقتقرض است این تعلیلات در مقام بیان این هست که مالک العین را می‌خواهد تعیین کند. لأنّ له نفعه معلوم نیست در مقام بیان مستقیم این هست که کل من کان له نفعه فله زکاتُه، ممکن است شبیه همین روایت باشد، چون نفعش بر عهده‌اش است پس مالش است، پس زکات بر او واجب است، یعنی در واقع در مقام بیان این هست که شرط وجوب شرط زکات مالکیت العین است و این مقترض است که مالک العین هست و بنابراین بر مقترض زکات واجب است. ما با توجه به این نکته اینجوری چیز کنیم، بگوییم که ما در واقع پولی را که به بانک می‌دهیم ما دیگر مالک العین نیستیم، پس دیگر نباید زکات واجب باشد، مالک العین نیستیم. حالا به عهدۀ او باشد، نباشد امثال اینها کاری نداریم، این که گفته عنده یعنی آن عین مال باید باشد، نه من مالک ذمۀ مقترض باشم، مالک العین باید باشد، من که مالک عین نیستم پس زکات واجب نیست. حالا این را داشته باشید ببینیم این بحث را به کجا باید برسانیم.

روایت زراره جامع الاحادیث، جلد ۹،‌رقم ۱۳۰۲۲. یعقوب بن شعیب ۱۳۰۲۱ آن باب هست.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد